



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۹

تا نزند آفتاب خیمه نور جلال  
حلقه مرغان روز کی بزند پر و بال؟!<sup>(۱)</sup>

از نظر آفتاب گشت زمین لاله زار  
خانه نشستن کنون هست وبال وبال<sup>(۲)</sup>

تیغ کشید آفتاب، خون شفق<sup>(۳)</sup> را بریخت  
خون هزاران شفق طلعت<sup>(۴)</sup> او را حلال

چشم گشا عاشقا، بر فلک جان ببین  
صورت او چون قمر، قامت من چون هلال

عرضه کند هر دمی ساغر جام بقا  
شیشبه شده من ز لطف ساغر او مال مال<sup>(۵)</sup>

چشم پر از خواب بود گفتم: «شاهها، شبست»  
گفت که: «با روی من شب بود اینک مُحال<sup>(۶)</sup>»

تا که کی بود است صبح روز بود در گمان  
چونک بشد نیم روز نیست دگر قیل و قال<sup>(۷)</sup>

تیز نظر کن تو نیز در رخ خورشید جان  
وز نظر من نگر تا تو ببینی جمال

در مُع<sup>(۸)</sup> قرص او صورت شه شمس دین  
زینت تبریز، کوست سعد<sup>(۹)</sup> مبارک به فال

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۸۲

ور مثال احمقی پیدا شود  
ظلمت شب پیش او روشن بود

کوز شب مُظلم‌تر<sup>(۹)</sup> و تاری‌ترست  
لیک خفاش شقی<sup>(۱۰)</sup> ظلمت‌خرست

اندک اندک خوی کن با نور روز  
ورنه خفاشی بمانی بی‌فروز

### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۹

ای نشسته تو در این خانه پرنقش و خیال  
خیز از این خانه برو رخت ببر هیچ مگو

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۰

پُرخُماران از دم مطرب چَرند  
مُطربانُشان سوی میخانه بَرند

آن سر میدان و این پایان اوست  
دل شده چون گوی در چوگان اوست

در سر آنچه هست گوش آنجا رود  
در سر ار صَفر است آن سودا شود

بعد از آن این دو به بی هوشی روند  
والد و مولود آنجا یک شوند

چونکه کردند آشتی شادی و درد  
مطربان را تُرک ما بیدار کرد

مطرب آغازید بیتی خوابناک  
که اَللّٰہِی الْکَاسِ یا مَنْ لَا اَرَاک

(ای کسی که تو را نمی بینم،  
جامی لبریز به من بده.)

أَنْتَ وَجْهِي، لَا عَجَبَ أَنْ لَا أَرَاهُ  
غَايَةَ الْقُرْبِ حِجَابُ الْأَشْتِبَاهِ

(تو حقیقت منی و تعجبی نیست که  
او را نبینم، زیرا غایت قرب، حجاب  
اشتباه و خطای من شده است.)

أَنْتَ عَقْلِي لَا عَجَبَ أَنْ لَمْ أَرَكَ  
مِنْ وَفُورِ الْإِتْبَاسِ الْمُشْتَبِكِ

(تو عقل منی، اگر من تو را از کثرت  
اشتباهات تودرتو و درهم پیچیده،  
نبینم جای هیچ تعجبی نیست.)

جِئْتَ أَقْرَبَ أَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ  
كَمْ أَقْلُ يَا يَا نِدَاءٌ لِلْبَعِيدِ

(تو از رگ گردنم به من نزدیکتری.  
تا کی در خطاب به تو بگویم: «یا»  
چرا که حرف ندای «یا» برای  
خواندن شخص از مسافتی  
دور است.)

بَلْ أَغَالِطُهُمْ أَنْادِي فِي الْقِفَارِ  
كَيْ أَكْتُمَ مَنْ مَعِيَ مِمَّنْ أَغَارِ

(بلکه مردم نااهل را به اشتباه می اندازم  
و در بیابان ها(عمداً) تو را صدا می کنم  
تا آن کسی را که بدو غیرت می ورزم از  
نگاه نااهلان پنهان سازم.)

## مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۷۰

در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و گریختن عایشه رضی الله عنها از پیش ضریر و گفتن رسول علیه السلام  
کی چه می‌گریزی او ترا نمی‌بیند و جواب دادن عایشه رضی الله عنها رسول را صلی الله علیه و سلم

اندر آمد پیش پیغمبر ضریر<sup>(۱۱)</sup>  
کای نوابخش تنور هر خمیر

ای تو میر آب و من مُسْتَسْقَى ام<sup>(۱۲)</sup>  
مُسْتَعَاثُ، الْمُسْتَعَاثُ<sup>(۱۳)</sup> ای ساقی ام

چون در آمد آن ضریر از در شتاب  
عایشه بگریخت بهر احتجاب

زانک واقف بود آن خاتون پاک  
از غیوری<sup>(۱۴)</sup> رسول رشکناک

هر که زیباتر بود رشکش فزون  
زانکه رشک<sup>(۱۵)</sup> از ناز خیزد یا بنون<sup>(۱۶)</sup>

گنده‌پیران شوی را قُماً<sup>(۱۷)</sup> دهند  
چونکه از زشتی و پیری آگه اند

چون جمال احمدی در هر دو کون  
کی بده ست ای فرّ یزدانیش<sup>(۱۸)</sup> عَوْن<sup>(۱۹)</sup>؟

نازهای هر دو کون او را رسد  
غیرت آن خورشید صدتو را رسد

که در افگندم به کیوان گوی را  
در کشید ای اختران هی روی را

در شعاع بی‌نظیرم لا شوید  
ورنه پیش نور من رسوا شوید

از کرم من هر شبی غایب شوم  
کی روم؟ الا نمایم که روم

تا شما بی من شبی خفاش‌وار  
پر زنان پرید گرد این مَطَار<sup>(۴۰)</sup>

همچو طاوسان پری عرضه کنید  
باز مست و سرکش و مُعْجَب<sup>(۴۱)</sup> شوید

بنگرید آن پای خود را زشت‌ساز  
همچو چارق کو بود شمع ایاز

رو نمایم صبح بهر گوشمال  
تا نگرید از منی ز اهل شمال\*

ترک آن کن که دراز است آن سخن  
نهی کرده ست از درازی امر کن

### \* قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۴۱

وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ

فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ

وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ

### ترجمه فارسی

و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال

در میان آتشباد و آب جوشند

و سایه‌ای از دوده

که نه خنک است و نه خوش

## ترجمہ انگلیسی

The Companions of the Left Hand,- what will be the Companions of the Left Hand?

(They will be) in the midst of a Fierce Blast of Fire and in Boiling Water

And in the shades of Black Smoke:

Nothing (will there be) to refresh, nor to please:

- (۱) ویال: سختی، عذاب، بدبختی  
 (۲) شفق: سرخی آفاق هنگام غروب و برآمدن آفتاب  
 (۳) طلعت: برآمدن آفتاب  
 (۴) مال مال: لبریز، پر  
 (۵) مُحال: ناشدنی، غیرممکن  
 (۶) قیل و قال: سر و صدا، جنجال  
 (۷) لُع: درخشندگی ها، جمع لُعة  
 (۸) سعد: خجسته، مبارک  
 (۹) مُظلم: تاریک  
 (۱۰) شقی: سیہ روز، بدبخت  
 (۱۱) صریر: نابینا  
 (۱۲) مُسْتَسْقَى: سخت تشنه  
 (۱۳) مُسْتَعَاث: فریاد، اَلْمُسْتَعَاث یعنی به فریادم برس.  
 (۱۴) غیوری: غیرت داشتن  
 (۱۵) رشک: غیرت، حسد  
 (۱۶) بنون: پسران، جمع ابن  
 (۱۷) قُمًا: کنیزک و یا زنی که مردان او را صیغه می کنند.  
 (۱۸) فَرَّ يَزْدَانِي: فَرَّ ایزدی، پرتوی الهی که به دل هر که تابد از همگنان برتری یابد.  
 (۱۹) عَوْن: یاور  
 (۲۰) مَطَار: محل پرواز و طیران، اسم مکان از طَارَ يَطِيرُ  
 (۲۱) مُعْجِب: خود بین